

پیاده‌سازی جلسه‌ی ۷۲ تفسیر سوره‌ی مبارکه‌ی بقره

حجت‌الاسلام و المسلمین قاسمیان - ۵ شنبه ۳ اسفند ۹۶

بسم الله الرحمن الرحيم

(۹۳ بقره) وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْمَعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ يَتَسَاءَلُونَكَ يَا مُرْغَمٌ بِهِ إِيْمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۹۴ بقره) قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۹۵ بقره) وَلَنْ يَتَمَنَّوهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۹۶ بقره) وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحِّزٍهُ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ؛

خلاصه جلسه

بحث جلسه‌ی هفتاد و دوم تفسیر سوره‌ی مبارکه‌ی بقره، با اشاره به نعمات بنی‌اسرائیل آغاز شد. از آیه‌ی ۴۹ یادآوری این نعمت‌ها شروع شده است. **نعمت اول** این است که می‌فرماید از دست آن فرعون‌ی که شما را بی‌هویت کرده بود و اصلاً داشت دمار از روزگارتان درمی‌آورد و هویت شما را گرفته بود، نجات‌تان داد. **نعمت دوم** - که در آیه‌ی ۵۰ ذکر شده - اینکه علاوه بر رهایی شما از چنگال آن‌ها، می‌زند و آن‌ها را هم له و لورده می‌کند؛ خارج از تمام توقعاتی که شما داشتید. در دو آیه‌ی بعد، **نعمت سوم** را به این ترتیب بیان می‌کند که شما در جایگاه تشکیل حکومت دینی بودید، اما وقتی موسی علیه‌السلام به کوه طور رفت که تورات بیاورد، شما گوساله‌پرست شدید. با این حال، باز هم خدا گذشت؛ منتها یک موقع گذشتن تشریعی و عفو است، یک موقع است که عوارض و عواقب فعل است. و عفو در اینجا به معنای دوم است، یعنی برای اینکه پاک شوید، باید یک کفاره‌ای بدهید. در دو آیه‌ی بعدی به **نعمت چهارم** تحت عنوان کفاره می‌پردازد. کفاره، خودش نوعی توبه‌ی خداست که آن را می‌گذارد برای حذف آن آثاری که بر فعل مترتب می‌شود. اینگونه نیست که شما رفتید سراغ عجل و حالا توبه کردید و خدا بخشید و دیگر هیچ! نه، این‌ها یک سری آثار برمی‌دارد. بر خطاهای ما یک سری آثار تکوینی مترتب است و باید با یک سری کفاراتی این‌ها حل شود. آن کفارات ممکن است حتی یک جنگ داخلی باشد.

در ادامه در آیه‌ی ۵۸ می‌فرماید: وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَلَئِنْ أَقْبَلْتُمْ مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حَطَّةٌ... تقریباً شبیه آیه‌ی بهشت است. می‌خواهد بگوید اگر واقعاً رسیدید به آن آرمان‌ها و سرزمین موعود، تمام این بازی‌ها تمام می‌شود؛ یک حکومت دینی تشکیل می‌دهید که اگر با این مناسباتی که من گفتم عمل کنید، بهشت روی زمین خواهد

^۱. (۹۳ بقره) و [یاد کنید] زمانی که از شما [برای پیروی از موسی] پیمان گرفتیم، و کوه طور را بالای سرتان برافراشتیم [و گفتیم: آنچه را [چون تورات] به شما دادیم با قدرت و قوت دریافت کنید] و دستورهای ما و پیامبرتان را بشنوید، به ظاهر [گفتند: شنیدیم و] [در باطن گفتند: نافرمانی کردیم. و به سبب کفرشان دوستی گوساله با دل هایشان در آمیخت. بگو: اگر شما مؤمن هستید] و [ایمانتان شما را به این همه ظلم و جنایت و فساد فرمان می‌دهد] پس بد چیزی است آنچه ایمانتان به آن فرمان می‌دهد. (۹۴ بقره) بگو: اگر [آن گونه که می‌پندارید] سرای آخرت [با همه نعمت هایش] نزد خدا ویژه شماست نه مردم دیگر، پس چنانچه راستگویید مرگ را آرزو کنید. (۹۵ بقره) و آنان هرگز مرگ را به سبب گناہانی که مرتکب شده اند، آرزو نمی‌کنند؛ و خدا به ستمکاران داناست. (۹۶ بقره) و یقیناً آنان را حریص ترین مردم به زندگی [آرزای یافت و] [حتی حریص تر] از مشرکان. هر یک از آنان آرزومند است که ای کاش هزار سال عمرش دهند، ولی آن عمر طولانی دور کننده او از عذاب نیست؛ و خدا به آنچه انجام می‌دهند، بیناست.

بود. ولی این‌ها قَبَدَلِ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ... (بقره: ۵۹) قول حطّه را عوض کردند و گفتند حکومت آری ولی حطّه خیر! ما حکومت تشکیل می‌دهیم ولی نه با معادلات حطّه و آسمانی، بلکه براساس حنطّه (گندم) و معادلات زمینی؛ ما دنیا می‌خواهیم. در صورتی که آیه می‌گوید زندگی دنیوی شما را هم در پرتو قضیه‌ی «حطّه» بهشت می‌کنیم. ولی باورشان نمی‌شود و می‌گویند ما این جور عمل نمی‌کنیم، ما براساس حنطّه و معادلات زمینی عمل می‌کنیم. و بعد خدا می‌گوید... فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ مِمَّا كَانُوا يَفْسُقُونَ (بقره: ۵۹) (یعنی عذابی سخت بر اینها نازل می‌شود). در همین راستا بعنوان مقدمه‌ای برای توضیح هبوط بنی‌اسرائیل، اشاره شد که دو نوع هبوط داریم: یکی هبوط از عوالم است که اصلاً طرف باید بیاید در زمین، باید توجه به زمین بکند و خلیفگی‌اش در زمین است. هبوط دوم هبوط از مقام است. برای همین، المیزان در آیات مربوط به ماجرای حضرت آدم علیه‌السلام، می‌گوید: «شجره» تمایل به کثرات زمینی است (نه توجه). یک موقع بحث حکومت‌داری است که می‌شود توجه به کثرات و معادلات حکومتی که البته همه‌ی انبیاء علیهم‌السلام باید این کار را بکنند. این هبوط برای همه هست. اما هبوطی که برای بنی‌اسرائیل اتفاق افتاد، هبوط از عوالم نیست بلکه هبوط از مقام است؛ یعنی به جای اینکه در سرزمین «تیه» با معادلاتِ اَلْمَنِّ وَالسَّلْوَى (اعراف: ۱۶۰) حرکت بکنند، گفتند: ما آسمانی نمی‌خواهیم باشیم، می‌خواهیم زمینی باشیم. و در هبوط و معادلات زمینی، دیگر نباید منتظر وعده‌های آسمانی بود. وقتی بنی‌اسرائیل گفتند برای ما یک چیزی بیاور که از زمین باشد، چون ما می‌خواهیم نه فقط توجه، بلکه تمایل به زمین بکنیم و اصلاً غیب را کنار بگذاریم، موسی علیه‌السلام فرمود: اهْبِطُوا مِصْرًا (بقره: ۶۱) که در عربی مصر با مصرأً فرق دارد. یعنی مصرأً فقط یک شهر است مثل بقیه‌ی شهرها؛ در کل عالم، همه دارند یک حکومتی تشکیل می‌دهند، شما هم بروید یک حکومتی تشکیل بدهید. اما این دیگر حکومت برگزیده‌ی ارض مقدس محل قبله نیست.

آیه‌ی ۹۴ تمنای مرگ را بعنوان اثباتی بر ادعای نزدیکی با خدا مطرح می‌سازد. فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ می‌فرماید اگر راست می‌گویید تمنای مرگ کنید. از همان اول، قرآن یکی از شاخص‌های متقی را ایمان به غیب معرفی نمود اَلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ... (بقره: ۳) که یکی از مظاهر آن ایمان به معاد است. یکی از شاخص‌هایی که خیلی خوب است انسان با آن کنار بیاید این است که در خلوت خودش نگاه بکند و از مرگ لذت ببرد. برنامه‌ای که علمای اخلاق بی بروبرگرد می‌دهند و کوتاه هم نمی‌آیند و اگر کسی در هفته انجام ندهد باید قضایش را بجا آورد -یعنی جایگزینی برایش نیست- رفتن به قبرستان است در یک خلوتی، تا راجع به پدیده‌ی مرگ بیندیشد. اینکه در آیه‌ی ۹۵ سوره‌ی بقره می‌فرماید وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا مَّا قَدَّمْتُ أَيْدِيهِمْ، تازه مال «مَا قَدَّمُوا» است. یک چیزی داریم به نام «آثَارَهُمْ» که به شدت آدم را درگیر می‌کند. «آثَارَهُمْ» همان کارهایی است که انجام دادید که یک سری آثار دارد. این جور نیست که شما خوش‌تیپ کردی بیرون آمدی و تمام! بایست و آثار فعل را ببین. آثار فعل، مثل دومینو عمل می‌کند. وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ (یس: ۱۲). در آیه‌ی ۹۶ اینطور ادامه می‌دهد که اتفاقاً این مدعیان نزدیکی به خدا، حریص‌ترین‌ها به زندگی دنیا هستند. چون اینها نمی‌خواهند آخرتی زندگی کنند. عمر طولانی هم دورکننده‌ی اینها از عذاب نخواهد بود. اشاره شد که دنیا را به سبک آخرتی مصرف کردن غیر از مصرف کردن دنیا بر اساس دنیاست. یک موقع طرف دنیا مصرف می‌کند، اما سبکش آخرتی است. او هبوط از عوالم کرده است، ولی در آخرت است. لذا دارد: وَ صَجُّوا الدُّنْيَا بِأَيْدَانِ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَخَلِّ الْأَعْلَى^۲ کسی که در دنیاست، دارد ازدواج می‌کند، غذا می‌خورد، می‌خوابد، ولی لذت عمیقی که او از غذا خوردن می‌برد، چون از جنس

۲. در دنیا با بدن‌هایی زندگی می‌کنند که ارواحشان به جهان بالا پیوند خورده است. حکمت ۱۴۷ نهج‌البلاغه

لذت‌های اخروی است، به هیچ وجه قابل مقایسه با لذتی که یک آدم معمولی دارد از آن غذا خوردن می‌برد نیست، خیلی لذت او عمیق‌تر است.

در ادامه‌ی جلسه به بحث منجی و قائم پرداخته شد. ابتدا اشاره شد که عنوان قائم، اسم جنس است و مربوط به یک شخص نیست. با مروری در تاریخ می‌بینیم زمانی که حضرت یوسف علیه السلام آمد، بنی‌اسرائیل گفتند: او همانی است که عدل و داد را برقرار می‌کند، اما نشد! بعد حضرت موسی علیه السلام آمد. این‌ها رفتند به سمت اینکه منجی ظهور کند منتها وقتی خدا گفت: حالا خودتان بیایید وسط، شد هیچی! لذا ذَلَّ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا (اعراف: ۱۵۲) شد. و باز دوباره نشد! گفتند: نه، منجی یک کس دیگر است، حضرت عیسی علیه السلام آمد و باز این‌ها را تجمیع کرد. باز دوباره مردم به یک سمتی رفتند. خُب نشد! این جریان منجی مرتب می‌رود که اتفاق بیافتد اما مردم مقاومت می‌کنند. گفتند منجی‌ای قرار است بیاید. پیغمبر آمد و این‌ها دوباره در این قضیه یک بُرد دادند، اما باز نخواستند و سراغ عجل رفتند. گفتند: با اوصیاء درست می‌شود. سال ۷۰ هـ.ق قرار بود ظهور منجی باشد. خُب امام حسین علیه السلام را شهید کردند. می‌رود سال ۱۴۰ هـ.ق که باز اسرار ائمه را لو دادند. قرار بود که زمان امام صادق علیه السلام منجی باشد که این اتفاق نیفتاد و رفت در ناکجا آباد. الان توقع این است که یک زمانی حضرت مهدی عجل الله می‌آید و کار را تمام می‌کند؛ اینگونه نیست. این تلقی که مردمی در صحنه نباشند و منجی‌ها بیایند و کارهایشان را جلو ببرند، اشتباه است. باز دوباره حضرت یک عده را سازماندهی خواهند کرد و مردم مخاطب قرار می‌گیرند که این ولی خداست، حالا چه کار می‌خواهید بکنید؟

اینگونه نیست که در منطق خدا الان یک کسی محافظ انقلاب باشد. این‌ها انقلاب کردند و یک دوره‌ای هم پیروز شدند؛ بعدش اگر راه بنی‌اسرائیل را بروند، آنگونه که آن‌ها شدند می‌شوند. اینگونه نیست که خدا خیلی به تلاطم بیافتد. قابلیت‌های ولی خدا هم، در صورت همراهی مردم با اوست که ظهور پیدا می‌کند. مگر امیرالمؤمنین که در خیبر را می‌شکست نمی‌توانست در ماجرای سقیفه پدر اینها را در بیاورد؟ جواب این است که: نه، چون مردم نخواستند و گرنه اگر ایشان تکویناً می‌خواست که «يُؤْتِيهِمُ رُزْقَ الْوَرَى»^۳ است؛ ولی دیگر بنا نیست چنین اتفاقی بیفتد.

موضوعات اصلی: حکومت دینی، نعمت‌های بنی‌اسرائیل، منجی

موضوعات فرعی: کفاره، هبوط از عوالم، هبوط از مقام، مرگ، آثار عمل، قساوت قلب، عقل در پرتوی وحی

۳. فرازی از دعای ندبه، به طفیل وجود آن حضرت رزق و روزی به خلائق عنایت فرموده و زمین و زمان را پا برجا و ثابت نموده است.

فهرست مطالب

- ۱- بررسی روندی آیات مربوط به بنی اسرائیل در سوره‌ی بقره ۶
- ۱-۱- ابتلائات و امتحاناتِ خاص، برای حکومت دینی ۶
- ۱-۲- نعمت‌های بنی اسرائیل ۶
- ۱-۲-۱- نعمتِ نجات از فرعون ۶
- ۱-۲-۲- نعمتِ از بین رفتن فرعون ۶
- ۱-۲-۳- نعمت عفو الهی در ضمن دادن کفاره‌ی تکوینی آن ۷
- ۱-۲-۴- 1-2-4- نعمت کفاره؛ حذف آثار عمل ۷
- ۱-۳- حکومت دینی، بهشت روی زمین؛ در صورت عمل به معادلات آسمانی ۸
- ۱-۳-۱- عمل بنی اسرائیل براساس معادلات دنیوی (حِنْطَه) نه معادلات آسمانی (حِطَّة) ۸
- ۱-۳-۲- هبوط از بهشت؛ بدلیل عمل نکردن به معادلات آسمانی ۹
- ۱-۳-۳- هبوط بنی اسرائیل، هبوط از مقام؛ نه فقط هبوط از عوالم ۹
- ۱-۳-۴- دره‌بوط و معادلات زمینی، منتظر وعده‌های الهی نباشید ۹
- ۱-۴- تمنای مرگ؛ برای اثبات ادعای نزدیکی به خدا ۱۰
- ۱-۴-۱- اثر عمیق یاد مرگ ۱۱
- ۱-۴-۲- آماده بودن مؤمن برای مرگ ۱۲
- ۱-۵- آثار فعل، مثل دومینو عمل میکند ۱۲
- ۱-۶- مدعیان نزدیکی به خدا، حریص‌ترین‌ها به حیات دنیا ۱۳
- ۱-۶-۱- دنیا را به سبک آخرتی مصرف کردن، کار اولیاء خداست ۱۳
- ۲- بحث «منجی»، تحت قاعده است ۱۴
- ۲-۱- نگاه تاریخی به بحث منجی ۱۴
- ۲-۲- قساوت قلب؛ بدلیل کش‌دار شدن آمد حکومت دینی ۱۵
- ۲-۲-۱- تصور به غیبتِ کوتاه‌مدتِ منجی براساس روایات ۱۵
- ۲-۳- ظهور سنن خدا (منجی-حکومت دینی) در صورت همراهی مردم ۱۶

۲-۳-۱- ملاک ایمان؛ عملِ خودِ مردم براساسِ حجت‌ها و بیّنات ۱۶

۲-۳-۲- ظهورِ قابلیت‌های ولیّ خدا، در صورتِ همراهی مردم با او ۱۷

۲-۳-۳- کامل شدن عقول مردم، با خواستِ خودشان ۱۸

۱- بررسی روندی آیات مربوط به بنی اسرائیل در سوره ی بقره

[۲۶+] باید یک پرش از روی سوره [بقره] داشته باشیم. یک بار باید روندی، قضیه را به شما بگویم که خدا کمک‌ها و وعده‌ها و ضرب دست‌های قوی را خرد خرد پایین می‌آورد. می‌گوید در حکومت دینی اگر اینگونه عمل کردید من می‌آیم وسط.

۱-۱- ابتلائات و امتحانات خاص، برای حکومت دینی

[۷+] در جلسات قبل خیلی راجع به بحث عجل صحبت کردیم که وقتی کسی ایمان به عجل داشته باشد و ایمان به کتاب و منویات و آرمان‌های کتاب نداشته باشد، در پیشبرد حکومت‌های دینی به یک ابتلائات و امتحانات و سنن خاصی [مبتلا می‌شود]. این ممکن است در حکومت‌های غیردینی هم نباشد؛ خاص حکومت دینی است.

۱-۲- نعمت‌های بنی اسرائیل

۱-۲-۱- نعمت نجات از فرعون

شما آیات قبلی همین سوره مبارکه بقره را ببینید. سرفصل‌های یک سری نعماتی را در آیات ۴۰ و ۴۷ فرموده است؛ (۴۷) بقره) يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ادْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ...^۴، از حدود آیه‌ی ۴۹ وقتی می‌خواهد نعمت‌ها را بیان کند، با یک سری «ذ»، نعمت‌ها را ذکر می‌کند. آیه‌ی ۴۹ سرفصل یک نعمت است و آن اینکه: (۴۹ بقره) وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ^۵ که شما را از چنگال فرعونیان نجات داد و این اولین [نعمت]. از چنگال فرعون نجات داد و این خیلی مهم است که خدا یک چنین اتفاقی را برای شما [رقم زد]. [نجاتتان داد از دست] آن فرعونی که شما را بی هویت کرده بود و اصلاً داشت دمار از روزگارتان درمی‌آورد و هویت شما را گرفته بود.

۱-۲-۲- نعمت از بین رفتن فرعون

[۱۰-] [نعمت] بعدی اینکه: (۵۰ بقره) وَإِذْ فَرَقْنَا بَيْنَكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ^۶ یک موقع [شما را] از چنگال آن‌ها رها می‌کند؛ یک موقع می‌زند و آن‌ها را له و لورده می‌کند؛ خارج از تمام توقعاتی که شما داشتید. [۱۰+] [معجزه‌ی عصا هم معجزه‌ای بوده که قبل از این هیچ سابقه‌ای نداشته است. یعنی این عصا تنظیماتش به هم نخورده بوده و همه‌ی کارهای عصا را انجام می‌داده است. اولین جاست که عصا این کارها را [می‌کند] و این اتفاقات را بوجود می‌آورد و کار شکافتن بحر و ... را انجام می‌دهد. حالا این عصا یک زمانی مار شده است و یک کاری کرده است؛ ولی این کار [شکافتن بحر]، جزو خصوصیات عصا نبوده است. برای همین هم بنی اسرائیل [وقتی رسیدند به جایی که

۴. ای بنی اسرائیل! نعمت‌های مرا که به شما عطا کردم؛ یاد کنید.

۵. و [یاد کنید] آن‌گاه که شما را از [سیطره حکومت ظالمانه] فرعونیان نجات دادیم؛ آنان که همواره شما را به سخت‌ترین صورت شکنجه می‌کردند، پسران شما را سر می‌بردند و زنان شما را [برای بیگاری و کنیزی] زنده می‌گذاشتند. و در این سختی‌ها و مشکلات آزمایشی بزرگ از سوی پروردگارتان بود.

۶. و [یاد کنید] هنگامی که دریا را برای شما شکافتیم، پس شما را نجات دادیم و فرعونیان را در حالی که می‌دیدید، غرق کردیم.

اینطرفشان دریا بود و آن طرفشان فرعونیان^۷ می گفتند: ما گیر/افتادیم، خیلی وضع خراب شد. (۶۱ شعرا) ...إِنَّا لَمُدْرِكُونَ^۸ و بعد این اتفاق [شکافته شدن دریا و نجات آن‌ها] افتاد. [پس نعمت بعدی این است که علاوه بر اینکه] شما را که نجات دادیم، آن‌ها را هم غرق کردیم.

۱-۲-۳- نعمت عفو الهی در ضمن دادن کفاره‌ی تکوینی آن

[۱۱+] نعمت بعدی این بود که (۵۱ بقره) وَإِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ^۹؛ چون شما در جایگاه حکومت دینی و تشکیل حکومت دینی هستید، با اینکه موسی^{علیه السلام} در کوه طور رفت که تورات بیاورد و شما این خبط و خطا را کردید [و گوساله پرست شدید] و ظالم بودید؛ [بعد می فرماید: (۵۲ بقره) ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ...؛ اشاره به این نعمت است [که] خدا باز هم گذشت؛ منتها یک موقع گذشتن تشریعی و عفو است؛ یک موقع است که عوارض و عواقب فعل است. [عفو در اینجا به معنای دوم است؛ یعنی] برای اینکه پاک شوید، یک کفاره‌ای باید بدهید. برای اینکه شما سراغ عجل رفتید و دست از آن ولی برداشتید و از منویات آن کتاب [پیروی نکردید؛]... مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ... در فَقَدِ وَلِي، رفتید و حرکت دیگری کردید و سراغ عجل رفتید، خدا باز هم بخشید؛ منتهای مراتب شما باید یک کفاره‌ی طبیعی بدهید. (این را می گویم که نکته‌ی عجل یک مقداری واضح تر شود). (۵۲ بقره) ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ^{۱۰}؛

۱-۲-۴- نعمت کفاره؛ حذف آثار عمل

[۱۳-] یک نعمت دیگر: (۵۳ بقره) وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ^{۱۱}؛ بعد از [اجرای] کوه طور برایتان کتاب آورد. منطق تمام انقلاب، منطق جامعه سازی و آرمان سازی را برای شما آورد. حالا (۵۴ بقره) وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ... فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ^{۱۲}؛ یعنی موسی گفت: که بله خدا بخشیده؛ یعنی گناهش رفته اما کفاراتش سر جای خودش هست. یعنی شما عواقب طبیعی این فعل را باید بدهی. کفاره، خودش نوعی توبه خداست که [آن را] می گذارد برای اینکه آن آثاری که بر فعل مترتب می شود را حذف کند. (گاهی اوقات کفاره اش مریضی شماست. شما باید حتماً بابت اینکه پاک شوید، مریض بشوید.) برای همین می گوید: (۵۴ بقره) وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ...؛ شما به [خاطر] اینکه عجل را برگزیدید، به خودتان ظلم کردید. حالا توبه‌ی شما چیست؟ توبه تان یک جنگ داخلی است. یعنی این [کار] توبه و کفاره‌ی این داستان است. ما بخشیدیم و دست از سرتان برداشتیم ولی این کفاره را باید بدهید، ...فَتَوَبُّوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ...؛ اینگونه نیست که شما رفتید سراغ

۷. حتماً ما به جنگ آنان خواهیم افتاد

۸. و [یاد کنید] زمانی که [برای نازل کردن تورات] چهل شب با موسی وعده گذاشتیم، سپس شما بعد از [غایب شدن] او گوساله را معبود خود گرفتید، در حالی که [به سبب این کار بسیار زشت] ستمکار بودید.

۹. سپس بعد از آن [کار زشت] از [گناه] شما درگذشتیم، تا سپاس گزاری کنید.

۱۰. و [یاد کنید] هنگامی که به موسی، کتاب و میزان جداکننده [حق از باطل] عطا کردیم تا هدایت یابید.

۱۱. (۵۴ بقره) وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتَوَبُّوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ؛ و موسی بقوم خود گفت: ای قوم شما با گوساله پرستی بخود ستم کردید، پس بسوی خالق خود بازآئید و یکدیگر را بکشید که این نزد خالقان برای شما بهتر است پس خدا بر شما بخشید که او بخشنده و رحیم است.

عجل و حالا توبه [کردید] و خدا بخشید و دیگر هیچ! نه، این‌ها یک سری آثار برمی‌دارد. بر خطاهای ما یک سری آثار تکوینی مترتب است و باید با یک سری کفاراتی این‌ها حل شود. آن کفارات ممکن است یک جنگ داخلی باشد. ممکن است درگیری احزاب با همدیگر باشد؛ باید بزنید و همدیگر را له و لورده کنید؛ بالاخره سراغ عجل رفتید [و باید کفاره‌ی آن را بپردازید]. این‌ها هم جزو نعمات است ولی نعمتی است که در این پوسته ظاهر می‌شود. ... فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ، خدا توباب است و شما را می‌بخشد ولی با این مسائل تکوینی همراه است. [۳۵-] می‌بینید در ماجرای عجل می‌گوید: آقا بیایید بزنید و همدیگر را لت و پار کنید و این توبه شماست؛ و/در ضمن/ این هم نعمتی از نعمت‌های خداست برای اینکه هنوز جامعه‌تان بماند لازم است که /همدیگر را بکشید/.

۱-۲-۴-۱ تا وقتی عنوان قوم برگزیده هست، حتی با وجود خطاها، وعده‌های الهی هم می‌رسد

[۴۱] [خداوند] حتی با این که بنی‌اسرائیل را وارد «تیه» کرده ولی هوایشان را دارد؛ چراکه خدا به این امت برگزیده امید بسته، چنانچه در آیه ۵۷ گفتیم (۵۷ بقره) وَضَلَلْنَا عَلَيْهِمُ الْعَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ؛ [این] مال کجاست؟ مال دوره‌ی سرگشتگی و بیابانگردی این‌هاست؛ مال دوره‌ی «تیه» است. برای چه وارد تیه شدند؟ در سوره‌ی مائده گفتیم به خاطر این که نرفتند ارض مقدس را بگیرند و حکومت تشکیل بدهند، خدا آن‌ها را گرفتار «تیه» کرد و این اثر تکوینی آن کار [عدم تمکین دستور الهی مبنی بر گرفتن ارض مقدس] بود؛ ولی باز هم هوایشان را داشت؛ چون این‌ها [هنوز، همان قوم برگزیده هستند. گویا خدا از این‌ها قطع امید نکرده؛ لذا مواعد آسمانی من و سلوی می‌فرستد؛ از نعمت‌های ایجابی گرفته تا نعمت‌های تسلیه‌ی روحی که در معنای «سلوی» هست.

۱-۳-۳-۱ حکومت دینی، بهشت روی زمین؛ در صورت عمل به معادلات آسمانی

[۳۵+] آیه‌ی ۵۸ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره، تقریباً شبیه آیه‌ی ۳۵ این سوره است. اصلاً می‌خواهد بگوید اگر واقعاً رسیدید به آنجاها [آرمان‌ها و سرزمین موعود]، تمام این بازی‌ها تمام می‌شود. یک حکومت دینی تشکیل می‌دهید که بهشت روی زمین می‌شود. اگر با این مناسباتی که من گفتم [عمل کنید]، یک بهشت بر روی زمین می‌شود.

۱-۳-۱-۱ عمل بنی‌اسرائیل براساس معادلات دنیوی (حِطَّة) نه معادلات آسمانی (حِطَّة)

[۴۲+] بنی‌اسرائیل در بیابان می‌گشتند ولی مقداری دلشان آرام بود، البته خدا یک قهرهایی نسبت به آن‌ها کرده بود ولی هنوز امیدهایی به این‌ها بود؛ هنوز این‌ها قوم برگزیده بودند؛ لذا خدا برای این‌ها طیبات آورد و گفت بروید ارض مقدس را بگیرید و حکومت تشکیل بدهید و براساس معادلات [الهی]، حکومت‌تان را بگردانید؛ (۵۸ بقره) وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَلَکُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغْداً وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّداً وَقُولُوا حِطَّةٌ...^{۱۲} که اگر بروید دیگر این ارض مقدس مثل بهشت می‌شود. می‌بینید که آیه، شبیه آیه‌ی بهشت است! ولی این‌ها (۵۸ بقره) فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ...؛ قول حِطَّة را عوض کردند و گفتند حکومت آری ولی حِطَّة خیر! ما حکومت تشکیل می‌دهیم ولی نه با معادلات حِطَّة و آسمانی؛ بلکه براساس حِطَّة (گندم) و معادلات زمینی؛ ما دنیا می‌خواهیم! در صورتی که آیه می‌گوید زندگی

۱۲. و چون گفتیم باین شهر درآئید و از هر جای آن خواستید بفرآوانی بخورید و از این در سجده کنان درون روید و بگوئید: گناهان ما را فرو ریز...

دنیوی شما را هم در پرتو قضیه‌ی «حِطَّة» بهشت می‌کنیم؛ ولی باورشان نمی‌شود و می‌گویند ما / این جورری عمل نمی‌کنیم، ما براساس حِطَّه و معادلات زمینی عمل می‌کنیم؛ و بعد خدا می‌گوید... فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ؛ این همان مضمونی است که دائماً در قرآن در بحث «عجل» هم تکرار می‌شود: (اعراف) ۱۵۲ إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا... که این‌ها با ذلت، در حیات دنیا مواجه می‌شدند.

۱-۳-۲ - هبوط از بهشت؛ بدلیل عمل نکردن به معادلات آسمانی

اصلاً می‌دانید چرا داستان حضرت آدم علیه‌السلام را اینجا آورده است؟ دلیلش همین است. یک جا در داستان حضرت آدم علیه‌السلام می‌فرماید: (۳۵ بقره) وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ، از این شجره نخورید! بعدش هم از این شجره خوردند و هبوط کردند. این یک هبوط؛ [که هبوط از عوالم است]. یک جای دیگر هم در این داستان می‌فرماید: (۳۸ بقره) قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا...، اصلاً همه‌تان در زمین هبوط کنید. فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ، اگر کسی هدایت در وجودش رسید [پس کسانی که از هدایتم پیروی کنند نه ترسی بر آنان است و نه اندوهگین شوند]. از آن ابتدا هم گفته (۳۰ بقره) ... إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...، این می‌شود دو تا هبوط. یک هبوط از عوالم است که اصلاً طرف باید بیاید در زمین، باید توجه به زمین بکند و خلیفگی‌اش در زمین است. هبوط دوم هبوط از مقام است، نه هبوط از عوالم؛ برای همین وقتی المیزان، «شجره» را خوب بالا و پایین می‌کند، می‌گوید: «شجره» تمایل به کثرات زمینی است (نه توجه). [پس] جا دارد که در داستان آدم این را بیاورد چون داستان آدم، داستان بنی اسرائیل است.

۱-۳-۳ - هبوط بنی اسرائیل، هبوط از مقام؛ نه فقط هبوط از عوالم

[۳۸-] یک موقع بحث حکومت و حکومت‌داری است که می‌شود توجه به کثرات و معادلات حکومتی که البته همه‌ی انبیاء باید این کار را بکنند؛ یعنی همه‌ی انبیاء و اولیاء باید این هبوط را بکنند و می‌کنند. این هبوط برای همه هست؛ ولی این جا یک هبوط دومی هم برای بنی اسرائیل اتفاق افتاد و آن هبوط از عوالم نیست بلکه هبوط از مقام است؛ یعنی به جای این‌که در سرزمین «تیه» با معادلات (۱۶۰ اعراف)... أَلَمَنْ وَالسَّلَوَى... حرکت بکند، گفت: ما آسمانی نمی‌خواهیم باشیم، می‌خواهیم زمینی باشیم.

۱-۳-۴ - در هبوط و معادلات زمینی، منتظر وعده‌های الهی نباشید

[۳۸+] جا دارد در این جا به آیه‌ی ۶۱ برگردیم و توجه بکنیم؛ بنی اسرائیل گفتند: ما از (۱۶۰ اعراف)... أَلَمَنْ وَالسَّلَوَى... خسته شدیم، برای ما یک چیزی بیاور که از زمین باشد؛ چون ما می‌خواهیم نه فقط توجه، بلکه تمایل به زمین بکنیم و اصلاً غیب را کنار بگذاریم؛ (۶۱ بقره)... فَأَدْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا نَتَبَتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصِلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ^{۱۳}.. و بعد می‌گوید: ... اهْبِطُوا مِصْرًا... . در عربی «مصر» غیر منصرف است (که در قرآن هم آمده)، که با «مصرأ» فرق دارد. در «مصر» قرار بوده تمدن به اوج خودش برسد ولی «مصرأ» یعنی یک

۱۳. پروردگار خویش را بخوان تا از آنچه زمین همی روپاند از سبزی و خیار و سیر و عدس و پیازش برای ما بیرون آورد، گفت آیا پست‌تر را با بهتر عوض می‌کنید؟!...

شهری است [مثل بقیه‌ی شهرها]. حتی این شهر اگر قبله و ارض مقدس هم باشد «مصرأ» است! یعنی این همه شهر هست، [این هم یک شهری است]، حالا شما هم یک حکومتی تشکیل بدهید [اما] این دیگر حکومت برگزیده‌ی ارض مقدس محل قبله نیست! این‌جا فقط یک شهر است [مثل شهرهای دیگر]؛ شما هم بروید مثل بقیه یک حکومتی تشکیل بدهید. در کل عالم همه دارند یک حکومتی تشکیل می‌دهند، شما هم بروید یک حکومتی تشکیل بدهید!

[۴۱-] این‌جا دیگر **هبوط از مقام** است؛ (۶۱ بقره) فَإِنَّ لَكُمْ مَّا سَأَلْتُمْ؛ یعنی براساس معادلات خودتان به همین چیزها که می‌خواهید می‌رسید، ولی دیگر این «مصر»، آن وعده‌های الهی را دربر ندارد؛ وعده‌های کمک‌های الهی [دیگر نیست].

[۵۹-] این‌که بنی‌اسرائیل می‌گویند: (۹۳ بقره) قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا... مَا شَنِدْنا و عصیان کردیم. این هم به این معنا نیست که کسی [حقیقتاً] این [حرف] را می‌گوید، بلکه [منظور این است که] لوازم حرفش [به این معنا] است؛ یعنی نمی‌تواند قبول کند، چرا؟ چون وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ؛ در قلبش یک چیز دیگری رخ داده است؛ در قلبش چیزهای دیگری است که نمی‌گذارد.

۴-۱- تمنای مرگ؛ برای اثبات ادعای نزدیکی به خدا

[۵۹+] در آیات بعد پدیده‌های رسواسازی خداست که (۹۴ بقره) قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ^{۱۴} حرف این‌ها این بود که دار آخرت مال ماست. اگر دین می‌خواهید، ما دین دار هستیم.

[۶۰-] در روند آیات که نگاه می‌کنیم بعد از این که داستان حضرت آدم علیه‌السلام تمام می‌شود، در آیه‌ی ۴۰ مقدمه‌ای راجع به بنی‌اسرائیل می‌گوید (۴۰ بقره) يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ادْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ^{۱۵} (۴۱ بقره) وَأَمِنُوا بِمَا أُنْزِلَتْ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ^{۱۶}؛ شما از همه بیشتر می‌دانید، اگر شما کافر بشوید، اولین کافرید؛ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ^{۱۷} (۴۲ بقره) لَا تَلْبَسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ^{۱۸} (۴۳ بقره) وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ^{۱۹}؛ مدام می‌گوید ایمان بیاورید و این قسمت آیه که دارد وَأَرْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ^{۲۰} (شبهه آیه‌ی سوره مائده است) [منظور این است] که تحت ولایت این ولی قرار بگیرید! یعنی این‌ها منتظر بودند از «بنی‌اسرائیل» یک پیغمبر انتخاب شود اما از «بنی‌اسماعیل» برای این کار یک نفر انتخاب شد. در همین سوره‌ی بقره، دائم می‌گوید **آقا!** به همین پیغمبر **ایمان بیاور**. گفته می‌شود که شما تحت ولایت این ولی الهی به عزت می‌رسید؛ اما حرف این‌ها این است که دین مال خود ما [بنی‌اسرائیل] است. ما ته دینداریم.

^{۱۴}. بگو اگر خانه آخرت نزد خدا در حالیکه از هر ناملامی خالص باشد، خاص برای شما است و نه سایر مردم و شما در این دعوی خود، راست می‌گوئید پس تمنای مرگ کنید تا زودتر بان خانه برسید.

^{۱۵}. ای پسران اسرائیل نعمت مرا که به شما ارزانی داشتم بیاد آرید و به پیمان من وفا کنید تا به پیمان شما وفا کنم و از من بیم کنید.

^{۱۶}. به قرآنی که نازل کرده‌ام و کتابی را که نزد خود شما است تصدیق می‌کند بگروید و شما نخستین منکر آن مباشید

^{۱۷}. و آیه‌های مرا به بهای ناچیز بفروشید و از من بترسید.

^{۱۸}. شما که دانائید حق را با باطل میامیزید و آنرا کتمان مکنید.

^{۱۹}. نماز را بپا دارید و زکات بدهید...

^{۲۰}. و با رکوع‌کنندگان، رکوع کنید.

[۶۱+] یهودی‌ها خیلی ایدئولوژیک و دین‌دار هستند و برخی از اعتقادات ما تعبیری دارد که نشان می‌دهد شبیه یهودی‌هاست؛ مثل گونه‌هایی از تلقیات از مفاهیم شفاعت؛ (۸۰ بقره) وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً... ما جهنم نمی‌رویم و اگر هم برویم، چون برحق هستیم، یک ایام معدودی در جهنم هستیم و پاکمان می‌کنند و به بهشت می‌فرستند. یهودیان از این عبارات خیلی می‌گویند که (۱۸ مائده) ...نَحْنُ أَئِنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاءُهُ... ما رفیق خداییم؛ ما سوگلی‌های خداییم؛ ما دوستان خداییم؛ نه [به این معنی] که همه‌ی ما [یهودیان]، بچه‌های خداییم، [بلکه به این معنا که] منطق خدا و ذریه و فکر الهی از طریق ماست؛ گویا که ما از خدا اخراج شده‌ایم و از حول عرش پایین آمده‌ایم!

[۶۳+] قرآن می‌گوید اگر راست می‌گویید تمنای مرگ کنید (۹۴ بقره) ...فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛ از همان اول وقتی قرآن بحث غیب را مطرح می‌کرد: (۲ بقره) ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ؛ یکی از شاخص‌های متقی را ایمان به غیب معرفی نمود؛ (۳ بقره) الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ... که یکی از مظاهر آن ایمان به معاد است. چون یهودیان (بخصوص) باورهای مادی‌شان خیلی بالاست، قرآن این را در چشمشان می‌کند. (البته جا دارد این را در چشم ما هم بکند و می‌کند؛ چون بنی‌اسرائیل را به عنوان یک سمپل^{۲۱} [و نمونه] در کل داستان می‌بیند). اگر واقعاً رفیق خدایید و فکر می‌کنید کارتان درست است و کارتان را درست انجام داده‌اید، تمنای مرگ کنید.

۱-۴-۱ اثر عمیق یاد مرگ

[۶۴+] یکی از شاخص‌هایی که خیلی خوب است انسان با آن کنار بیاید این است که در خلوت خودش نگاه بکند و از مرگ لذت ببرد؛ [مرگی که] انتقال از [این عالم] به سمت [الله است]؛ این چیز کمی نیست که کسی بگوید: من با دلی آرام و قلبی مطمئن و روحی شاد و ضمیری امیدوار به فضل و رحمت خدا...^{۲۲} این خیلی حرف است! یا طرف خیلی خالی‌بند است، یا دارای قلب و نفس مطمئنه است. مثل امیرالمؤمنین که می‌فرمایند: [خطبه ۵- نهج‌البلاغه] ...وَاللَّهِ لَا بَنُ أَبِي طَالِبٍ أَنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الْطِفْلِ بِثَدْيِ أُمِّهِ... والله من علی اینقدری که برایم مرگ زیباست و شائقم به مرگ [که این اشتیاق] بیشتر از انس طفل است به سینه‌ی مادرش. امیرالمؤمنین در نهج‌البلاغه تعبیری در مورد مرگ دارند؛ [توصیف می‌کنند] که وقتی طرف می‌خواهد بمیرد، شروع می‌کنند از قسمت‌های پایین بدنش روحش را می‌کشند؛ هی بی‌حس می‌شود بی‌حس می‌شود تا به حلقش می‌رسد؛ می‌رسد به این جا که فقط گوشش می‌شنود و چشم‌هایش می‌بیند و عقلش هم کار می‌کند و دارد بقیه را می‌بیند؛ ناگهان یک فکری می‌کند که آخرین فکرش است و آن این که «فِيمَ أَفْنِي عُمرَه؟» عمرش را در چه راهی صرف کرد؟ و آنجا با خود می‌گوید: عجب غلطی کردم! نه یک خدمتی به کسی کردیم! نه یک عبادتی جدی کردیم! بعد امیرالمؤمنین با بیانی که مو براندام راست می‌شود (با بیانی که امیر الکلام است^{۲۳}) می‌فرماید: [محتضر] نگاه می‌کند که یکسری پول جمع کرده برای یکسری ورثه که حال [آن پول‌ها] را آن‌ها می‌برند، و وزر و وبالش برای او می‌ماند. برنامه‌ای که علمای اخلاق بی‌برورگرد می‌دهند و کوتاه هم نمی‌آیند و اگر کسی در هفته انجام ندهد باید قضایش را بجا آورد [یعنی جایگزینی برایش نیست]، رفتن به قبرستان است در یک خلوتی، تا راجع به پدیده‌ی مرگ بیندیشد.

^{۲۱} sample.

^{۲۲} فرازی از وصیت‌نامه‌ی امام خمینی(ره)

^{۲۳} که حضرت می‌فرمایند: وَنَحْنُ أَمْرَاءُ الْكَلَامِ

[۶۸+] چون تا یک حدی می شود گفت این بذر، بذر کاهو است یا اسفناج، ولی وقتی بکاری و دربیاید [واقعیت مشخص می شود و] شلنگ تخته های آدم تمام می شود. تا موقعی که بذر است می توانی کاهو را به جای اسفناج، اسفناج را به جای کاهو، جا بزنی، تا وقتی که بذر است! ولی وقتی [شد]: (بقره ۷۲)... وَاللّٰهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ؛ [خدا] همه را بیرون می ریزد و درمی آورد؛ (۷۳ بقره)... كَذٰلِكَ يُخَيِّبُ اللّٰهُ الْمُؤْمِنِيْنَ... باران ها می آید و این ها درمی آیند؛ [وقتی] دربیایند دیگر همه می فهمند [حقیقتاً چه بوده است]!

[۶۹+] یکی از تست های مهم که کسی می تواند از خودش بگیرد، تست مرگ است. اگر راست می گوید باید بتواند با مرگ کنار آمده باشد؛ (۹۶ بقره)... لَوْ يَعْمُرُ اَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُرْخِزٍ حِهٖ مِنَ الْعَذَابِ...^{۲۴}

۱-۴-۲ آماده بودن مؤمن برای مرگ

[۷۲-] در برابر این ادعا که آخرت مخصوص ماست؛ قرآن می گوید: (۹۴ بقره)... فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ؛ اگر راست می گوئید آرزوی مرگ بکنید؛ یعنی اینقدر شوق به آن طرف باید در شما باشد و این تفکر راجع به معاد و مرگ باوری و حساب و کتاب و در شرف مرگ بودن، [راحت باشد] که می گویند مؤمن وصیت نامه اش زیر بالشش است. (البته این شاید یک بیان تمثیلی باشد و منظور این است که مؤمن برای مرگ آماده است. (زمر ۴۲) اللّٰهُ يَتَوَفَّى الْاَنفُسَ حِيْنَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِيْ مَنَامِهَا...^{۲۵} هر شب داریم می میریم، حالا بعدش زنده می شویم یا نه، معلوم نیست.

۱-۵- آثار فعل، مثل دومینو عمل می کند

[۷۳] بعد می فرمایند (۹۵ بقره) وَلَنْ يَّتَمَنَّوْهُ اَبَدًا بِمَا قَدَّمْتَ اَيْدِيْهِمْ... هرگز تمنای مرگ نمی کنند بواسطه ی آن چه که پیش فرستادند.

[۷۳+] این نکته را اضافه بکنم که (۱۲ یس)... وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَاَثَرَهُمْ...^{۲۶} این [که در آیه ی ۹۵ سوره ی بقره می فرماید] تازه مال «مَا قَدَّمُوا» است؛ یک چیزی داریم به نام «اَثَرَهُمْ» که به شدت آدم را درگیر می کند. آثار فعل چیست؟ فعل شما مثل دومینو یکسری آثار دارد و دومینوهای دیگر را می اندازد. «مَا قَدَّمُوا» همان کارهایی است که انجام دادید که یک سری آثار دارد؛ مثلاً شما یک خیابان را ورود ممنوع می روید و طرف به زحمت از بغل شما رد می شود؛ بعد

^{۲۴} دوست دارد هزار سال زندگی کند غافل از اینکه زندگی هزارساله او را از عذاب دور نمیکند...

[۷۰-] یکی گفت خدا ان شاء الله طول عمرت را زیاد بکند، [باید] گفت خدا عرض عمر را زیاد بکند! مثلاً طرف خانه دارد با قالی های ابریشم، ولی سال تا سال یک مهمان در این خانه ندارد! یک کار فرهنگی نمی کند! یک پول صرف خدا نمی کند! در کار جهادی خرج نمی کند! به یک عمه گفتند: اگر خدا به تو یک کامیون پول بدهد چه کار می کنی؟ گفت: ۵۰ تومان می گیرم خالی می کنم! ما هم عمه های خودمان هستیم.

الان نزدیک عید است، زحمتی بکشید دست در جیبتان بکنید، گروه های جهادی دارند می روند. خودتان که نمی روید خدمت بکنید، لااقل بقیه را تجهیز بکنید که بروند به مستضعفین و محرومین خدمت بکنند. این واقعاً توفیقی است! حالا پول را نگه داشتی برای خودت که چه؟! ضمن این که چقدر خدا برکت می دهد به اموال که آن هم سر جای خودش!

من این را واقعاً می گویم که خدا و اهل بیت خودشان را زیر دین کسی نگه نمی دارند. مثلاً طرف می گوید: می رویم برای حضرت زهرا سلام الله علیها فلان می کنیم، حضرت زهرا سلام الله علیها خودش را زیر دین تو نگه نمی دارد، حتماً یک کاری می کند که شرمنده شوی!

^{۲۵} خداست که جان ها را در دم مرگ می گیرد و آنها هم که نمرده اند در خواب می گیرد.

^{۲۶} و آنچه کرده اند و آنچه از آثارشان بعد از مردن بروز می کند همه را می نویسیم.

حرف‌هایی بار هم می‌کنید و طرف عصبانی می‌شود؛ او می‌رود در خانه و سر زنش داد می‌زند. یک بخشی از آن [عصبانیت آن شخص و داد زدن سر زنش]، می‌شود اثر فعل شما و می‌ریزند توی حساب شما! یک دومینو را زدی، همین [یکی]، یک عالمه دومینو را می‌اندازد. طرف یک جوری در اجتماع می‌گردد که طرف مقابلش را مشکل‌دار می‌کند و او با کسی دیگری مشکل‌دار می‌شود و... همه‌ی این‌ها جزء آثار فعل است. این جوری نیست که شما خوش‌تیپ کردی بیرون آمدی و تمام! بایست و آثار فعل را ببین! واقعاً آدم باید از خدا بخواهد که خدایا یکی از این دومینوها را بردار! کما این‌که در قیامت به فرد یک «مِحْجَمَه» (کاسه خون) ای می‌دهند و می‌گویند این سهم شما از خون فلانی. او می‌گوید: من که کسی را نکشتم! می‌گویند آن‌جایی که باید فلان کار را می‌کردی و چیزی نگفتی و کمکی نکردی و... این دو سی‌سی خون، سهم شماست. از خدا باید بخواهیم که این آثار را از کارنامه‌مان پاک کند.

۱-۶- مدعیان نزدیکی به خدا، حریص‌ترین‌ها به حیات دنیا

[۷۶+] (۹۶ بقره) وَ لَتَجِدَنَّهٖمۙ اٰخَرَصَ النَّاسِ عَلٰی حَیَآءٍ وَّ مِّنَ الَّذِیۡنَ اُشْرِكُوۡا... اتفاقاً این‌ها حریص‌ترین هستند (حتی از مشرکین) به حیات دنیا. ... یَوَدُّ اَحَدُهُمۙ لَوْ یُعَمَّرُ اَلْفَ سَنَهٗ... این‌ها دوست دارند هزار سال زندگی کنند، (هزار سال یعنی خیلی، حالا ممکن است دو هزار سال هم باشد)، ... وَمَا هُوَ بِمَرْخَرَجِهٍ مِّنَ الْعَذَابِ اَنْ یُعَمَّرَ... عمر طولانی آن‌ها، دورکننده‌ی آن‌ها از عذاب نیست. این‌ها خیلی حریص به دنیا هستند. آخرش این جور نیست این‌ها بخواهند آخرتی زندگی بکنند.

۱-۶-۱ دنیا را به سبک آخرتی مصرف کردن، کار اولیاء خداست

[۷۷] در داستان حضرت آدم علیه‌السلام یک نکته‌ی مهمی هست که وقتی ولی خدا به زمین هبوط می‌کند، جنس کارهای دنیایی‌اش آخرتی است؛ برای همین از کارهای دنیایی‌اش، لذت‌های آخرتی می‌برد. من باب اینکه «نخوردیم نون گندم/ دیدیم دست مردم»، باید با عرفا باشید و ببینید که وقتی دارد چای می‌خورد، یک جوری این قندها را تلق تلق می‌اندازد و هم می‌زند که پهن زمین می‌شوی و باید با کاردک جمع کنند! انگار رفته در بهشت و دارد یک شراب بهشتی می‌خورد. برخی از مفسرین ذیل این مطلب اشاره می‌کنند که دنیا را به سبک آخرتی مصرف کردن غیر این است که دنیا را براساس دنیا مصرف کردن! یک موقع طرف دنیا مصرف می‌کند، اما سبکش آخرتی است؛ او هبوط از عوالم کرده است، ولی در آخرت است. لذا دارد: ... وَصَحِبُوا الدُّنْيَا بِاَبْدَانٍ اَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْاَعْلٰی...^{۲۷} کسی که در دنیا است، دارد ازدواج می‌کند، غذا می‌خورد، می‌خوابد، ولی لذت عمیقی که او از غذا خوردن می‌برد، چون از جنس لذت‌های اخروی است، به هیچ وجه قابل مقایسه با لذتی که یک آدم معمولی دارد از آن غذا خوردن می‌برد نیست! خیلی لذت او عمیق‌تر است. حتی در بین حیوانات وقتی محاسبه می‌کنند، می‌گویند لذت آن حیوان از آن کار از لذت حیوان دیگر خیلی عمیق‌تر است؛ چون مرتبه‌ی وجودی‌اش بالاتر است. [اتفاقاً] همین انسانی که مراتب کمالی را طی می‌کند، از همین کارهای دنیوی خیلی لذت می‌برد.^{۲۸} جنس لذت‌های اخروی این جوری است که به‌شدت قوی‌تر و غنی‌تر است. حالا کسی که خودش دارد اخروی زندگی می‌کند، از لذت‌های دنیوی هم لذت اخروی می‌برد که غیر قابل مقایسه است.

۲۷. در دنیا با بدن‌هایی زندگی می‌کنند که ارواحشان به جهان بالا پیوند خورده است. حکمت ۱۴۷ نهج‌البلاغه

۲۸. کسی بود با حورالعین جمع شده بود و می‌گفت: اصلاً غیر قابل مقایسه است.

این هم بحث معاد [که عرض شد]. نقش این بحث معاد در ایمان به غیب یهودی‌ها و اینکه به انسان مدام دارند می‌گویند چطور باید کار و زندگی کند، [بیان شد]. نقش معاد هم در اینجا با منطق دینی معلوم شد.

۲- بحث «منجی»، تحت قاعده است

۲-۱- نگاه تاریخی به بحث منجی

[۱۵+] یک بحثی را سر عنوان «منجی و قائم» عرض کنم. این عنوان در طول تاریخ انبیاء با اُفت و فراز و فرودهایی همیشه مطرح بوده است و عنوان «قائم» یک عنوان «اسم جنس» بوده است؛ عنوان مربوط به یک شخص نیست.

برفراز تاریخ قرار بگیرید و اینطور نگاه بکنید: از زمان حضرت یوسف علیه السلام که ایشان آمد و در حکومت‌داری، خودی نشان داد، بنی‌اسرائیل گفتند: دیگر الان او همانی است که عدل و داد [را برقرار می‌کند] و از نسل بنی‌اسرائیل است. اما نشد!

[۱۶+] [بعد] گفتند: یک منجی قرار است بیاید؛ آن منجی قرار است که زمین را پر از عدل و داد کند. آن منجی کیست؟ حضرت موسی علیه السلام. حُب حضرت موسی علیه السلام آمد و بنی‌اسرائیل را جمع و جور کرد و یک دور دیگر سازماندهی کرد [۱۷+] این‌ها رفتند به سمت اینکه منجی ظهور کند و زمین را پر از عدل و داد کند و یک دوره‌ای هم فرعون را با این افتضاح غرق کردند منتها [بعدش خدا گفت]: حالا خودتان بیایید وسط. حالا که آمدند وسط، شد هیچی! لذا (۱۵۲ اعراف)... ذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا... شد. [۱۷-] و باز دوباره نشد! یعنی یک اتفاقی افتاد؛ ولی باز دوباره رفت در یک سرایشی. چرا؟ به دلیل اینکه قاعده‌ی کار دنیاست که مردم اگر نخواهند یک اتفاقی بیافتد و یا بخواهند یک اتفاقی را یکجور دیگری رقم بزنند، [سنن خدا هم مردم را همراهی می‌کند]؛ خدا سنن خود را بر اساس اتفاقاتی که مردم و خواص و عوام ترتیب می‌دهند، ترتیب می‌دهد.

[۱۷+] گفتند: نه! منجی یک کس دیگر است، حضرت عیسی علیه السلام با تاجی بر سر می‌آید.^{۲۹} یک دور دیگر [منجی] آمد که یک بار دیگر سازماندهی بکنند و انصار و احباء را درست کردند و حواریون را درست کردند و [گفتند]: مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ؟ باز این‌ها را جمع کرد. باز دوباره مردم به یک سمتی رفتند. حُب نشد! بعضی‌ها توقع دارند آنچه خدا می‌گوید، حتماً باید بشود. نه! [اینطور نیست]. این جریان منجی است که دارد اتفاق می‌افتد. مرتب می‌رود که اتفاق بیافتد و مردم نمی‌خواهند که اتفاق بیافتد. به عبارتی مردم مقاومت می‌کنند.

[۱۸+] گفتند می‌رویم در یک دوره‌ی فترت که دیگر پیغمبر نیاید و بر طبق اوصیاء اداره شود؛ منجی‌ای قرار است که بیاید. منجی کیست؟ پیغمبر آخر. آیات را داشتیم که (۸۹ بقره)... يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا...، استفتاح می‌کردند [در مقابل کفار]. پیغمبر آمد و این‌ها دوباره در این قضیه یک بُرد دادند؛ اما باز نخواستند و سراغ عجل رفتند.

[۱۹] گفتند: حالا / اینگونه نیست باید در دوره‌ی اوصیاء برویم؛ بالاخره همیشه / اینگونه نیست که با پیغمبر تمام شود؛ با اوصیاء درست می‌شود. گفتند: قضیه قائم و ظهور منجی چه زمانی است؟ در روایاتمان هست که سال ۷۰ [ه.ق] قرار است

۲۹. دیدید که بعضی‌ها به صلیب هم کشیدند، این تاج خار علامت آن است. علامت اینکه، قرار بود با تاج بیاید و این تاجش [است].

ظهور منجی باشد. خُب زدند و امام حسین علیه السلام را شهید کردند. باز گفتند: دیگر قرار نیست / به / این راحتی / که منجی بیاید. می‌رود سال ۱۴۰ [ه.ق.]. سال ۱۴۰ [ه.ق.]. اسرار ائمه را لو دادند و بازی‌های ائمه را بهم زدند؛ قرار بود که زمان امام صادق علیه السلام منجی باشد که این اتفاق نیفتاد و رفت در ناکجا آباد. این‌ها همان لوح‌های محو و اثباتی است که به اراده‌های ما تعلق دارد.

[۲۰-] الان توقع چیست؟ توقع این است که یک زمانی هست که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌آید و کار را تمام می‌کند. اینگونه نیست! این اشتباه در فهم است.

۲-۲- قساوت قلب؛ بدلیل کش‌دار شدن آمد حکومت دینی

[۴۴+] حکومت‌های دینی در یک «آمد»^{۳۰}ی باید جواب می‌داد که دارد: (۱۶ حدید)...وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ...^{۳۱} وقتی در روال آیات نگاه کنید می‌بینید اینگونه است که مثلاً باید ۲۰ سال می‌جنگیدید، خون دل می‌خوردید تا فرعون را غرق می‌کردید و جواب می‌گرفتید؛ و به یک زندگی بهشتی می‌رسیدید و زمین را بهشت می‌کردید، ولی نکردید! و آنقدر زیکزاک رفتید و یک کارهای دیگر کردید، هی «آمد» آن عقب‌تر رفت؛ همانطور که در اول جلسه گفتم که منجی دائماً عقب رفت؛ نتیجه‌اش این شد که ...فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ...؛ دل‌ها قسی شد و گفتند: اصلاً این راه جواب ندارد؛ مثل این که کسی الان بگوید منجی چیست؟ به اندازہ‌ی تاریخ دنیا با این منجی ما را سر کار گذاشته‌اند! اول گفتند یوسف منجی است، بعد گفتند [منجی] از میان بنی اسرائیل [است]، بعد گفتند: نه! از میان بنی اسماعیل [است]. مرتب همین جوری اسم قائم را کش دادند. اول گفتند سال ۷۰ ه.ق.، [سال ظهور منجی است]، بعد گفتند سال ۱۴۰، بعد هزار سال طول کشید، بعدش هم تازه می‌گویند به خودتان ربط دارد! این می‌شود «فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ» که می‌گویند ظاهراً این چیزها «جواب بده» نیست! نمی‌شود به این‌ها دل بست!

۲-۲-۱- تصور به غیبت کوتاه مدت منجی براساس روایات

[۲۳-] شما روایات بحث غیبت را در بحث منجی ببینید. یک گونه‌ای ائمه برخورد کردند که گویی بحث [غیبت] منجی به نظر می‌آید که ده سال یا بیست سال و یا تهاش پنجاه سال است. یعنی در روایات غیبت، این اعداد هزار و خرده‌ای سال نیست. برای همین بوده که در آن زمان یک سری از علما خمس‌ها [ی مردم] را در زمین دفن می‌کردند یا آن را در دیوارها در کنز می‌کردند؛ دیوانه نبودند که! بخاطر اینکه مترقب^{۳۲} بودند که امام چند وقت دیگر می‌آید و می‌فرماید: خمس و پول‌ها کو؟ آن‌ها هم درمی‌آورند و پول‌ها را خدمت امام می‌دهند. اصلاً فضای غیبت این مدلی در ذهن آن‌ها تعریف نشده بود که دیگر رفت حالا ببینیم کی می‌شود؟ هزار سال، دوهزار سال! اصلاً اینگونه نیست. بحث صحبت ده سال و بیست سال بوده است. اینگونه نبوده که بگویند «غیبت صغری» تمام شد و رفت در «غیبت کبری». این‌ها اسم‌هایی است که ما روی آن گذاشتیم. بعد از اینکه [غیبت دوم] کبری شد؛ در نامگذاری این را گذاشتیم «غیبت کبری» و آن را «غیبت صغری».

۳۰. اجل، نهایت

۳۱. و مانند اهل کتاب که پیش از این می‌زیستند نباشند، ایشان در اثر مهلت زیاد دچار قساوت قلب شدند...

۳۲. کسی که انتظار می‌کشد و امید دارد.

۲-۳- ظهور سنن خدا (منجی-حکومت دینی) در صورت همراهی مردم

[۲۰+] جریان اینگونه است که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می آیند. کی می آیند؟ در چه شرایطی می آیند؟ یک بحث این است که می روند در مبارزه با طواغیت؛ یا پیروز نمی شوند و یا پیروز می شوند. وقتی که پیروز می شوند، دوباره قضیه شروع می شود؛ مردم چه کار می خواهند بکنند؟ اصلاً فرعون را غرق کردند بعداً چه؟ بعداً باز دوباره مواجهیم با یک ولی خدا و... باز دوباره شروع کن! برای همین است که نشان می دهد که آخر دنیا، به سمت کثافت می رود و بعد قیامت می شود و [این دنیا را] جمع اش می کنند. معلوم است بعدش هم همین کارها را [که گذشتگان کردند] می کنند.

[۲۱-] این تلقی که مردمی در صحنه نباشند و کار نکنند و تنبلی کنند، منجی ها فارغ از این فضاها می آیند و کارهایشان را جلو می برند، [تلقی] اشتباهی است. در طول تاریخ انبیاء [اینگونه] نبوده است. در دوره ی ائمه هم نبوده است. در زمان حضرت مهدی عجل الله هم نیست. یعنی باز دوباره در زمان حضرت مهدی عجل الله هم اینگونه نیست که بله، حضرت آمدند و کار را تمام کردند و جمع کردند و الحمدلله. باز دوباره یک عده را سازماندهی و جمع و جور و بسیج می کنند و باز دوباره یک هیمنه ای می زنند و می گیرند و فرعون ها را هم غرق می کنند و جنگ های خونی بپا می کنند و باز دوباره بسم الله الرحمن الرحیم: مردم! [این] ولی خداست و حجت ها [هم که] تمام شد، حالا چه کار می خواهید بکنید؟

[۲۶+] این تصور و این نوع از برخورد که ما راجع به حضرت داریم که کانّ حضرت یک فوتبالیستی است که توپ را از دروازه می گیرد و خودش مستقلاً همه را دیربیل می کند و می برد در هجده قدم و یک قیچی برگردان و می زند در گل، و اصلاً بقیه همه نگاه می کنند و می گویند بابا دمت گرم! عجب فوتبالیستی! این فوتبالیست از کجا آمده؟ [تصور غلطی است]. اصلاً دنیا قرار نیست اینگونه بگردد. دنیا قرار نیست روی این قاعده ها بچرخد.

[۴۸-] تمام روایات شاهد بر این است که مردم [زمان حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه] برمی گردند؛ یعنی جامعه را گند می گیرد و دوباره همان کارهای بنی اسرائیل را می کنند. اما می خواهم عرض کنم این که در حکومت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه شیطان گردن زده می شود و دست ولایت حضرت بالا می رود، همه براساس این است که یکسری مؤمنینی وسط آمده اند و دارند کمک می کنند؛ حضرت ظهور می کنند چون مردم وسط آمده اند؛ مردم آمدند وسط، عقول و فهم ها بالا رفته است؛ عنایات خدا هم بالا می رود.^{۳۳}

۲-۳-۱- ملاک ایمان؛ عمل خود مردم براساس حجت ها و بیّنات

۳۳. [۴۹] در جنگ خودمان، اتفاقاتی که افتاده مال این بوده که مردم وسط آمدند، روضه ها را زنده کردند. می دانید که امام و رزمنده ها روضه ها را زنده کردند. می دانید انقلابی های اول انقلاب به شدت با روضه سیدالشهدا و مطلق روضه مخالف بودند و می گفتند: ما به جای این که بر سینه بزنیم، مشت ها را گره می کنیم در دهن ... می زنیم، اصلاً این منطق، حاکم بود. چنداناً تلویزیون صحبت امام را در مورد روضه سانسور کرد که امام گفتند: اگر یک بار دیگر حرف من در مورد سیدالشهدا سانسور بشود، من یک اقدام دیگری می کنم! بعد هم که خود امام گریه کردند. بعد رفتند در جنگ و دیدند اصلاً همین کسانی که گریه می کنند [خودشان] خط مقدم هستند! و قبول کردند که روضه سیدالشهدا و فاطمیه باشد. بخصوص چون جنگ در ایام محرم نبود و بیشتر نزدیک های عید بود. عملیات های والفجر ۱ و ۵ حول و حوش ایام فاطمیه بوده، برای همین اینقدر حضرت فاطمه سلام الله علیها در عملیات ها نقش ایفا کردند؛ یعنی رزمنده ها با روضه فاطمیه رفتند جنگیدند و خیلی از عملیات ها با رمز و سربرد «یا فاطمه الزهرا» بوده؛ لذا حضرت صدیقه سلام الله علیها جنگ و رزمنده ها و روضه ها را احیا کرد تا بالاخره این ها فهمیدند کسانی که اهل روضه هستند، اهل جنگ هستند. بالاخره فهم ها و عقول بالا رفت. کمک های خدا آمد و ...

[۲۵-] معلوم است که شیعه‌ی تنبل خودش دستی‌دستی مسائل را به یک سمتی رقم می‌زند. از آنجایی که خدا هم کَکِش نمی‌گزد و در این موارد صبرش خیلی زیاد است، بحثش این است که می‌گوید: پیغمبر تو می‌خواهی مردم را زورکی مؤمن کنی؟ نمی‌خواهد زورکی مؤمن کنی. اگر خدا خودش می‌خواست مردم را مؤمن می‌کرد. بی‌نهایت تمام کن و حجت تمام کن بین مردم خودش چه کار می‌کنند؟ خودش را راه‌ها را می‌روند و یا نمی‌روند؟ [۳۳+] این آیه سوره مبارکه‌ی یونس را نگاه بکنید: (۹۹ یونس) وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا...! اگر خدا می‌خواست خودش می‌توانست یک کاری کند که همه‌ی مردم ایمان بیاورند. بعد به پیامبر می‌گوید: ...أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ، آیا می‌خواهی با اکراه مردم را ایمان‌دار کنی؟ اینگونه نیست، تو باید بینات را بگویی (بیان چارچوب بحث است نه اینکه پیامبر این کار را بخواهد کند)؛ /تو باید/ [۳ انسان] إِنَّا هَدَيْنَا السَّبِيلَ إِنَّمَا شَاكَرُوا وَإِنَّمَا كَفَرُوا^{۳۴} را بگویی؛ (۲۵۶ بقره)...قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ... را بگو و بعدش هم بگو (۲۵۶ بقره)...لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...؛ [مسیر مشخص می‌شود] بالاخره مسیر این است. شما اگر این مسیرها را با ویژگی‌های خود فهمیدید و رفتید، آثارش برای شما خیلی واضح می‌شود.

[۲۵+] اصلاً اینگونه نیست که فکر کنید در منطق خدا الان یک کسی محافظ انقلاب است. بالاخره خدا بینات را می‌گوید و حجت‌ها معلوم است. این‌ها انقلاب کردند و یک دوره‌ای هم پیروز شدند و ترکاندند و فلان؛ بعدش اگر راه بنی‌اسرائیل را بروند آنگونه [که آن‌ها شدند] می‌شوند. اصلاً اینگونه نیست که خدا خیلی به تلاطم بیافتد. می‌فرماید: (۱۶ فاطر) إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ^{۳۵} همه‌تان را می‌ریزم سطل آشغال و بالاخره یک عده‌ی دیگر را می‌آوریم. اینگونه نیست که خیلی درمانده‌ایم در این که شما دارید چه کار می‌کنید و ما داریم چه کار می‌کنیم و چرا اینگونه می‌کنید؟ صبر خدا در این چیزها خیلی زیاد است و با سنن خود، این اتفاق‌ها را به این سمت رقم می‌زند و جلو می‌رود.

[۲۶+] برای همین است که این داستان‌ها مهم می‌شود؛ داستان «عجل» مهم می‌شود؛ عواقب طبیعی فعل مهم می‌شود و می‌گوید: به دلیل عاقبت طبیعی که این فعل دارد، شما فعلاً باید در حکومت خود همدیگر را بزیند و لت و پار کنید. (۵۴ بقره) ...فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ... بالاخره نمی‌شود که شما یک دوره‌ای بروید سراغ عجل و بعد [عواقبی نباشد]. اگر هر حکومتی سنتی دارد، سنت حکومت دینی این است.

۲-۳-۲ ظهور قابلیت‌های ولیّ خدا، در صورت همراهی مردم با او

[۲۷+] می‌خواهم به شما بگویم که دیگر امیرالمؤمنین هم امیرالمؤمنین نیست! امیرالمؤمنین در فضای مردمی که پای انقلاب ایستادند، امیرالمؤمنین است؛ در فضای دیگر، اصلاً تمام آپشن‌هایش ظهور نمی‌کند چون که دیگر اصلاً قرار نیست که ظهور کند. [۲۹-] در آنجایی که قرار است که [مردم] طبق منطق حکومت دینی و تحت ولایت ولی بروند، می‌بینید یک چیزهایی قدرت بر ظهور پیدا می‌کند و مرتب ظهور می‌کند. ولی امیرالمؤمنین هم اگر قرار باشد که سقیفه بشود و آن بشود و این بشود و مردم این کارها را بکنند؛ آپشن‌هایش disable^{۳۶} می‌شود. نه اینکه ولایت تکوینی ندارد؛ نه! اصلاً

۳۴. ما راه را به او نشان دادیم یا سپاس گزار خواهد بود یا ناسپاس.

۳۵. اگر بخواهد شما را از بین می‌برد و آفریده تازه‌ای می‌آورد.

۳۶. از کار انداختن، ناتوان کردن

اجازه این گونه بروز ندارد. اگر آنگونه شود اجازه آن جور بروز دارد که در خیبر را بکند و بیندازد آن طرف و احزاب را آنگونه کند. همه آپشن هایش disable است؛ یک امیرالمؤمنین ساده است.

روایت خیلی زیبایی است که دو نفر با اختلاف زن و شوهری پیش امیرالمؤمنین ^{علیه السلام} آمدند. طرف یکدفعه سر زنش فریاد زده است. حضرت می فرماید: /خسأ! /یعنی خفه! /إخسأ را خطاب به سگ می گویند. یکدفعه آن شخص، [به شکل] سگ شد. یک نفری که آنجا نشسته [و شاهد ماجرا بود] می گوید: یا علی! تو که /یتقدر قدرت داری یک دانه از /این ها را به معاویه بگو و دمارش را در بیاور. می فرمایند: نه. نباید /ین /اتفاق بیافتد. [قرار نیست کارها اینطور جلو برود.]

[۲۸+] (۲۵ احزاب) ... وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ... مال آنجایی است که سفت پای آرمان ها و انقلاب ها ایستادند، می شود... وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ... که ابن مسعود گفت: ما فهمیدیم که وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ بعلی ابن ابی طالب، اصلاً علی ^{علیه السلام} ظهور می کند. آن علی که در خیبر می تواند بکند، [بعد از اینکه مردم کشیدند کنار] دیگر نمی تواند کار بکند؛ مجاز به نصر نیست، دیگر مجاز به نشان دادن همه ی آپشن هایش نیست.

[۴۶+] ما داریم یک جوری به این آیات (عجل و بنی اسرائیل و ...) نگاه می کنیم که این آیات زنده شود؛ و واقعاً زنده است. الان احساس می کنید این آیات فقط مال بنی اسرائیل نیست؛ این ها آیات زندگی قوم برگزیده ای است که وعده ها و کمک های الهی را در یک جاهایی دریافت می کند و در یک جاهایی هم اگر [همراه نشود دریافت نمی کند]. [۴۷-] بعضی می گویند امیرالمؤمنین که در خیبر را می شکست نمی توانست در سقیفه پدر این ها را در بیاورد؟! جواب این است که: نه! Disable شده همه چیز؛ چون مردم نخواستند!! و گر نه اگر ایشان تکویناً می خواست که «يُؤْمِنِهِ رُزْقَ الْوَرَى»^{۳۷} است؛ ولی دیگر بنا نیست چنین اتفاقی بیفتد. اگر کسی آمادگی برای ظهور می خواهد، باید قدری خودش و پاکار بودنش را و معرفتش و معرفت جهانی را بالا ببرد تا یک چیزهایی در وجود حضرت حجت ^{عجل الله تعالی فرجه} enable بشود؛ و بشود (۲۵ احزاب) ... وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ... ؛ همه جمع شوند و حضرت یک پشت دستی بزند و کل آمریکا زیر زمین برود و بشود (۸۱ قصص) فَخَسَفْنَا بِهِ وَبَدَارِهِ الْأَرْضُ...^{۳۸} این به شرطی است که مردم بایستند.

[۳۰-] در کار روندی در قرآن می بینید که می گوید: رفته رفته اینگونه کردید و اینگونه و بعد می بینید که کلاً تبدیل به یک حکومت عادی می شود.

۲-۳-۳ - کامل شدن عقول مردم، با خواستِ خودشان

[۳۰+] عقول [در زمان حضرت حجت] کامل می شود یعنی چه؟ عقول کامل می شود یعنی اینکه ما بیاییم زمینه سازی بکنیم برای اینکه سواد رسانه ای مردم را بالا ببریم و زمینه سازی بکنیم و بگوییم استکبار جهانی یعنی چه... البته در زمان ظهور اینطور است که یک دست ولایی حضرت حجت بر سر مردم، عقول را هم بارورتر می کند. کما اینکه گفتیم در کمک به ولی خدا آپشن ها ظهور می کند. ولی هیچ موقع معنی اش این نیست که این ملت تنبل، همین گونه بنشینند و یک نفر می آید و همین طور عقول شان را بارور می کند. امیرالمؤمنین این کارها را نمی کند و حال آنکه [اگر بخواهد]

^{۳۷} فرازی از دعای ندبه، به طفیل وجود آن حضرت رزق و روزی به خلائق عنایت فرموده و زمین و زمان را پا برجا و ثابت نموده است.

^{۳۸} پس ما او و خانه اش را در زمین فرو بردیم...

می‌تواند. طرف گفت یا علی این کارها را که بلدی با معاویه بکن. حضرت می‌فرماید: من اگر بخوام که کمتر از آصف ابن برخیا نیستم که! طرف را با تختش بر می‌دارم و می‌گذارم اینجا. ولی من مجبور به [حفظ] اسرارم و موظف به اداره‌ی اسرارم و الان موظف نیستم این کار را بکنم. من نباید این کارها را بکنم. اگر احزاب بایستند و همه بایستند من هم می‌روم یک طرف جنگ و می‌شود... وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ... این که عقول کامل می‌شود؛ دقت کنید که عقول کامل می‌شود یعنی اینکه شما سعی بکنید که عقول را کامل کنید و مردم بفهمند و مردم بیایند و «مردم» [مهم است].^{۳۹}

[۵۳-] در زمان پیغمبر هم یک دور عقول بالا آمد. چه شد که مهاجرین و انصار به آن جا رسیدند؟! که آیه دارد: (۹ حشر) وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحْثَبُونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ...^{۴۰} معلوم است که در این دوره عقول این‌ها بالا رفت در پی این ایثارها و این کمک‌ها و این وعده‌ها و این پای کار ایستادن‌ها؛ اما دوباره عقول‌شان پایین آمد. این‌ها [هم] به علم و اطلاعات که نیست!^{۴۱} [به عقل است]؛

۲-۳-۱- عقل پرت شده در بغل وحی

[۵۷-] عقل آن است که شخص را بیندازد در بغل وحی. عقل این است که بگویی: خدا دارد می‌گوید [اگر] این جواری عمل بکنی، [نتیجه] اینطوری می‌شود؛ حالا این‌که فرایندهایش چه می‌شود؛ من نمی‌دانم! و نمی‌خواهم هم بدانم. مگر باید بدانم؟! اصلاً ایمان به غیب یعنی ندانسته من این کار را انجام دهم، نه این‌که فرایندها را تحلیل بکنم و بعد انجام بدهم! مثل جریان گاو بنی اسرائیل که بنی اسرائیل، فرآیندی امتحان شدند [به همین دلیل] نمی‌توانستند قبول بکنند!

۳۹-۳۲] من ادبیات قرآن را در منبرها زیاد گفتم. منطق تفکری حضرت آقا و امام هم بر اساس ساختارسازی‌های حاکمیتی نیست؛ گرچه ساختارسازی‌های حاکمیتی هم باید بکنند. ولی هر جا می‌بینید می‌گویند در آن زمینه بسیج، بسیج مردمی نه بسیج ارگانی. می‌آید در کارهای فرهنگی می‌شود فرمان آتش به اختیار مردمی. می‌آید در اقتصاد می‌شود اقتصاد مقاومتی یعنی مردمی. دقیقاً خودشان می‌گویند که اقتصاد مقاومتی که من می‌گویم یعنی اقتصاد مردمی. آخرش «مردم» باید یک چیزی را بخواهند. بیانات را تمام کنند و هل بدهند در بدنه‌ی مردم. مردم باید یک چیزی را بخواهند.^{۴۰} و نیز سهمی از آن غنائم از آن کسانی از اهل مدینه است که در مدینه و در قلعه ایمان جای دارند و قبل از مهاجرین ایمان آورده بودند و هر مؤمنی را که از دیار شرک به سویشان هجرت می‌کند دوست می‌دارند و وقتی اسلام به آنان چیزی می‌دهد در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی‌کنند و مهاجرین را بر خود مقدم می‌دارند هر چند که خود نیز محتاج باشند.

۴۱-۵۳] من به شما کاری ندارم ولی در زندگی شخصی خودم این بود که ما یک مدتی گفتیم برویم دانشگاه علم پیدا کنیم، بعد دیدیم علم آن جا نبود. بعد رفتیم حوزه و گفتیم لابد این‌جاست، دیدیم آن جا هم نبود. دیدیم این اطلاعاتی که ما داریم پیدا می‌کنیم، بهتر از ما دانشکده‌های اسلامشناسی شرق شناسی دارند کار می‌کنند به مدیریت یهودی‌ها! این همان است که قرآن می‌گوید: (۴۱ مائده) ...سَمَاعُونَ لَكُذِبٍ سَمَاعُونَ لَقَوْمٍ آخِرِينَ...؛ یعنی خوب می‌نشینند گوش می‌دهند، تحلیل می‌کنند، روایات را تحلیل آماری می‌کنند! اصلاً گاهی اوقات تحقیقاتی جلوی ما می‌گذارند که فکمان را باید از روی زمین جمع بکنیم! یعنی همین یهودی‌ها کارهایی روی حوزه اسلامشناسی دارند می‌کنند! پس علم اگر این باشد که یهودی‌ها بهترش را هم دارند می‌کنند.

[۵۵-] پس دنبال یک چیزی باشیم که بگویند: این را بگیر دست و پا آن برو بهشت! این علمی باشد که جواز ورود به بهشت بشود و این همان عقل است. جواز ورود در معادلات دیگری بشود که شما را در بغل وحی بیندازد.

[۵۵+] حتی اخلاق ما، یونانی زده‌ی سکولار است که گفته‌اند رهاورد و فراورده عقل دو قسم‌اند: یکی «عقل نظری» است که بحث‌های «هستی‌شناسی» است که تقسیم می‌شود به «فیزیک» و «متافیزیک»؛ یکی هم «عقل عملی» است که فراورده‌ی عقل است برای عمل که [تقسیم می‌شود به] «اخلاق» و «تدبیر منزل» و «سیاست مدن» است؛ یعنی اخلاق فردی، جامعه‌ی خانواده و جامعه‌ی حکومت تشکیل دادن. خُب ببخشید حالا «وحی» جایش کجاست؟! می‌بینید این می‌شود تفکر سکولاریسم. همین فضا را فلاسفه‌ی ما منتقل کرده‌اند، فقط یک ماله دستشان گرفته‌اند و خواسته‌اند یک جاهایی از آن را درست کنند! مثلاً گفته‌اند منظور از عقل، «عقل کل» است؛ و «عقل کل» هم یعنی «وحی» و «عقل پیغمبر». مولوی هم گفته «عقل جزئی عقل را بدنام کرد» و وگرنه این تفکر عین سکولاریسم است.

گفتند: /این شخص مرده و نمی‌دانیم چه کسی او را کشته است. حضرت موسی^{علیه‌السلام} گفت: یک گاوی بکشید! طرف می‌گوید: خُب این چه ربطی دارد؟ ما الان می‌خواهیم بدانیم مقصر کیست؟ این «ولی خدا» می‌گوید: برو یک گاو بکش! و چون نمی‌تواند باور کند، مرتب سؤال می‌کند و می‌گوید: لابد این گاو باید یک چیز خاصی باشد! که اگر همان اول یک گاو می‌کشتند تمام بود، اما می‌گفت: من باید فرآیند آن را بدانم! در صورتی که ایمان به غیب آن است که من نمی‌دانم و بروم یک کاری انجام بدهم. و این می‌شود عقل، در عین حال که خودم را در بغل خرافات پرت نکرده‌ام، بلکه در بغل وحی پرت کرده‌ام.

[۵۲-] نتیجه این‌ها این می‌شود که ما خروج از قاعده نکنیم، لذا قرآن یک پدیده‌ای را با عنوان منجی دارد نشان می‌دهد تحت قاعده. بالاخره یک بارقه‌های سینوسی دارد اتفاق می‌افتد (۵۵ نور) وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ... که [معلوم است] تحت قاعده است؛ ما اصرار داریم ظهور منجی را خلاف قاعده نشان دهیم؛ ظهور منجی خلاف قاعده نیست.

و صَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.